

پادشاه ابعاد

قسمت: ۸-

ارائه‌ای از گروه ناولیست.

کانال تلگرامی ما:

NovelEast@



NOVELLAST
ORDER OF REBEL RAVENS

آغاز جنگ (۳)

دنیای رویاهای تهی.

آه، پس این جوری اتفاق افتاد.

این یک رویا بود نه واقعیت، نه یک رویای معمولی بلکه دنیای رویاهای تهی!

[به شما پاداش مأموریت ۱ داده خواهد شد.]

[قدرت رویاهای تهی بدن شما را بازسازی خواهد کرد.]

او بالأخره جایزه‌اش را گرفت اما برای بازسازی بدنش از چه روشی استفاده خواهد شد؟

وووووووینگ!

یک نور مرموز به سمت کانگ‌جون رفت. نور دور سر کانگ‌جون چرخید و روی پاهایش افتاد و بعد به تدریج ناپدید شد.

[بدن شما با موفقیت بازسازی شد.]

در همان حال، کانگ‌جون احساس کرد که نیروی حیاتی ناشناخته وارد بدنش شده.

قرار به چی تبدیل بشم؟

او به طریقی احساس می‌کرد که بدنش در حال تغییر است، اما نمی‌دانست که چه اتفاقی خواهد افتاد.

ها؟ وایسا ببینم! پای راستم یه حس عجیبی داره...

سپس کانگ جون به شدت تعجب کرد.

بدنش درحالت ایستاده تغییر کرده بود. او معمولاً تمام وزن خود را روی پای چپش می گذاشت و پای راستش را فشار نمی داد. اما حالا پای راستش سنگینی می کرد و حسی کاملاً طبیعی ای داشت.

یعنی ممکنه؟ نگو که پام به حالت عادی برگشته؟!!

اما باز هم بود.

کانگ جون از روی غریزه، دست لرزانش را به سوی سرش بلند کرد.

آه!

موهای سرش که به خاطر فشار روحی، رو به طاسی رفته بودند ولی در جای شان درحال مو رویدن بود.

این مثل یک معجزه بود. حتی اگر این یک رویا بود و نه دنیای رویاهای تهی، چیزی عظیم درحال رخ دادن بود.

[قدرت رویاهای تهی وضعیت شما را نشان خواهد داد.]

لی کانگ جون

سطح ۱ (تجربه ۰/۰٪)

[جنگ] مبتدی

سلامتی: ۱۵۰ / ۱۵۰

انرژی جادوی سیاه: ۱۰۰ / ۰

سطح ۱؟

مثل این بود که به یک پنجره‌ی بازی نگاه می‌کرد. ولی طبیعتاً آن پنجره‌ی وضعیت، وضعیت کانگ‌جون را نشان می‌داد و نه یک شخصیت بازی.

قابلیت‌های او برای جنگ در سطح مبتدی بود! سلامتی او کامل ولی از انرژی جادویی سیاه خالی بود. شاید به خاطر این بود که ۱۰۰ واحد انرژی جادویی سیاه، صرف باز کردن درب رویاهای تهی شده بود.

دیگه هیچی نیست؟

اطلاعات در پنجره وضعیت بسیار کوتاه بود. اما به محض اینکه این فکر به ذهنش رسید پیام تازه‌ای پدیدار شد.

[قدرت رویاهای تهی به‌طور تصادفی وضعیت سطوح اولیه‌ی شما را تولید کرده است.]

قدرت: ۷

چابکی: ۸

هوش: ۹

خوش‌شانسی: ۱

جذبه: ۰

[قدرت، چابکی و هوش با هربار افزایش سطح، افزایش خواهد یافت.]

[شرایط ویژه‌ای برای افزایش شانس و جذب‌ه لازم است.]

[آیا در مورد این وضعیت‌ها تصمیم‌تان را گرفته‌اید؟]

[در مجموع ۳ شانس برای رویاهای تھی وجود دارد تا تاس را برای فرد
بچرخاند.]

همم، این؟

کانگ‌جون سرش را به علامت منفی تکان داد. خوش‌شانسی و جذب‌ه‌اش
بسیار پایین بود.

یه‌کم بیش‌تر...

قدرت، چابکی و هوش با هر افزایش سطحی افزایش می‌یافت اما این
افزایش سطح، تأثیری بر میزان شانس و جذب‌ه‌ی فرد نداشت.

پس باید آرزوی موفقیت و جذب‌ه کنم.

قدرت، چابکی و هوش می‌توانند تا حدودی کم باشند. شاید در اوایل، همین
مورد کار را برایش سخت کند، اما داشتن جذب‌ه‌ی بالا و خوش‌شانسی در
دراز مدت مفیدتر خواهد بود.

«تغییر!»

اگر شانس‌ی برای انداختن دوباره‌ی تاس داشته باشد، حتما از آن استفاده
خواهد کرد.

«تاس رو بچرخون.»

[رویاهای تھی تاس را خواهد چرخاند.]

[آمار جدید ایجاد شد.]

قدرت: ۶

چابکی: ۱۲

هوش: ۴

خوش‌شانسی: ۲

جذبه: ۱

[آیا می‌خواهید تاس را دوباره بچرخانید؟]

[دو فرصت دیگر برای رویاهای تھی وجود داشت تا تاس را بچرخاند.]

این دیگه یه کمی زیادی چیزه...

چابکی افزایش یافت، قدرت و هوش کاهش یافت و خوش‌شانسی و جذبه فقط ۱ واحد افزایش یافتند.

هنوز ۲ شانس دیگر وجود داشت.

«تاس رو بچرخون!»

[آمار جدید ایجاد شد.]

قدرت: ۸

چابکی: ۸

هوش: ۱

خوش‌شانسی: ۸

جذبه: ۰

[آیا می‌خواهید تاس را دوباره بچرخانید؟]

[یک شانس دیگر برای هوانگ مونگ وجود دارد که تاس را بچرخاند.]

هممم...

او ۸ واحد خوش‌شانسی داشت! علاوه بر این، قدرت و چابکی‌اش نیز ۸ بود!

به نظرش کاملاً خوب و مناسب بود. ولی مشکل، جذبه‌ی صفرش بود.

یک لحظه به فکر فرو رفت و سرش را به علامت منفی تکان داد. جذبه، چیز نادری بود، بنابراین مطمئن بود که بعداً پشیمان خواهد شد.

آخرین فرصت! خواهش می‌کنم!

و آرزو کرد که این بار خوش‌شانسی و جذبه‌ی خوبی به دست بیاورد!

«تاس رو بچرخون!»

کانگ جون نفس عمیقی کشید و با ناامیدی فریاد زد:

[آمار جدید ایجاد شد.]

قدرت: ۴

چابکی: ۵

هوش: ۲

خوش‌شانسی: ۶

جذبه: ۸

[شما از همه فرصت‌ها برای چرخاندن تاس استفاده کرده‌اید.]

[این آمار تایید خواهند شد.]

همینه!

کانگ‌جون خوشحال بود. درخشان‌ترین وضعیت‌ها به دست آمده بودند.

امتیاز جذبه ۸ بود. شانس ۶ امتیاز داشت بنابراین اصلاً بد نبود. در نتیجه قدرت، چابکی و هوشش پایین بودند اما این همان چیزی بود که کانگ‌جون می‌خواست.

لی کانگ‌جون

سطح ۱ (تجربه ۰/۰٪)

[جنگ] مبتدی

سلامت: ۹۰ / ۹۰

انرژی جادوی سیاه: ۰ / ۱۶۰

قدرت: ۴

چابکی: ۵

هوش: ۲

خوش‌شانسی: ۶

جذبه: ۸

پنجره‌ی وضعیت او، وضعیت جدیدش را نشان می‌داد. حداکثر سلامتی‌ش کاهش یافت درحالی‌که حداکثر انرژی جادویی سیاهش افزایش یافته بود.

سوسوسو.

ناگهان مهی تیره در اتاق پیچید.

[اکنون واقعیت شما و رویاهای تهی به یکدیگر مرتبط هستند.]

[اگر در رویاهای تهی قوی‌تر شوید، در واقعیت نیز قوی‌تر خواهید شد.]

[درعین‌حال، ثروتی که در واقعیت به دست می‌آورید بر جهان رویاهای تهی نیز تأثیر خواهد گذاشت.]

روی همدیگه تأثیر می‌دارن؟

او حدس می‌زد که بالا بردن سطحش در رویاهای تهی به این معنا است که در دنیای واقعی هم قوی‌تر خواهد شد.

اما هرگز فکر نمی‌کرد که پول درآوردن هم در اینجا تأثیر داشته باشد.

[این اتاق ۴۰۶ است و شما در واقعیت برای مالکیت و قرارداد آن ۲۵۰/۰۰۰ وون در ماه پرداخت می‌کنید.]

[اتاق ۴۰۶ به همین دلیل، قلمرو شما در رویاهای تهی محسوب می‌شود.]

[البته، این مورد تنها تا زمانی معتبر است که شما در واقعیت قرارداد داشته باشید.]

قلمرو؟

اتاقش در این ساختمان، قلمروی او تلقی می‌شد. این مثل نوعی خواب بود.

[شما می‌توانید یک پایگاه در قلمرو خود بسازید.]

[آیا می‌خواهید یک پایگاه در اتاق ۴۰۶ بسازید؟]

بدون هیچ درنگی سرش را به نشانه‌ی تایید تکان داد.

«بسیار خب!»

[یک پایگاه ساخته خواهد شد.]

[ساخت پایگاه در مرحله ۱ است.]

[درجه تکمیل: ۰ %]

همه‌ی اتاق را درحالی‌که پیغام‌ها ظاهر و ناپدید می‌شدند، کاملاً فرا گرفت. کانگ‌جون با تعجب از جا پرید.

این، در اتاقم نیست؟!

در ناپدید و جایش کاملاً سیاه شد.

[دشمن پس از آغاز ساخت پایگاه، متوجه حضور شما شده است.]

[حمله آغاز شد.]

در آن لحظه صدای جیغ سردی به گوشش رسید.

«کواععععع!»

اون صدا چی بود؟

چیزی در تاریکی ناله می کرد.

یعنی چه اتفاقی داره میفته؟

به هر حال، این زمانی نبود که کانگ جون مات و مبهوت در گوشه ای بماند و نگاه کند.

مأموریت ۲:

هنگامی که پایگاه در حال کامل شدن است، دشمن را از ورود به اتاق ۴۰۶ متوقف کنید.

- جبران خسارات: تجربه

مأموریت دوم در همان لحظه آغاز شد. از پایگاه محافظت کنید!

[ساخت پایگاه سطح ۱: ۳ %]

به سرعت به اطراف اتاق نگاه کرد. به طرز عجیبی، تا شعاع دو متری کانگ جون را نوری روشن، در حالی که حرکت می کرد، احاطه کرده بود.

اتاق ۴۰۵ اتاق ۴۰۷

و در هر دو طرفش، اتاق هایی وجود داشت. این ساختار همان ساختمانی بود که کانگ جون با آن آشنا بود.

اگه موضوع اینه پس باید راهم رو از داخل سیاهی پیدا کنم!

کانگ چون از روش یک بازی کامپیوتری استفاده کرد و به سرعت از راهروی ساختمان پایین رفت. این یک ساختمان آشنا بود، بنابراین، تاریکی، زیاد مشکلی ایجاد نمی کرد.

هووف، نفسم برید!

درواقع کانگ چون حالا با سرعت بیش تری نسبت به حالت عادی اش می دوید اما بدن و فکرش هنوز به این وضعیت عادت نکرده بود.

علاوه بر این، بنیه او نیز همین طور بود. او فردی بود که از بچگی همیشه ورزش می کرد ولی حال تنها با کمی دویدن، انرژی اش کاملاً تمام شده بود.

این حتماً به خاطر امتیاز قدرت و چابکیمه!

توانایی های کلی فیزیکی کانگ چون کاهش یافته بود. او می دانست که قدرت و چابکی او بر توانایی او برای مبارزه در سطوح ابتدایی اش تأثیرگذار خواهند بود.

اما کانگ چون از انتخاب هایش پشیمان نبود. نگرانی هایش همان موقع انتخاب امتیازاتش تمام شده بودند. حتی اگر به آرامی کارش را شروع کند، باقی امتیازاتش در آینده با رسیدن او به سطوح بالاتر افزایش خواهند یافت.

به هر حال، به خاطر دید محدودش، کمی ناامید شده بود. چرا که نیاز داشت موقعیت دشمنش را شناسایی کند.

در حالی که در راهرو حرکت می کرد، با نگرانی به اطراف نگاه کرد.

«کوااععع!!»

دوباره صدای جیغ را شنید. در همان حال صدای باز شدن درب اتاقی نیز به گوشش خورد.

شترق!!!

چیزی در حال حرکت بود و باعث سقوط وسیله‌ای در آنجا شده بود. چشمان قرمز خونینش از میان موهای سیاهش می‌درخشیدند و از دهانش، مایعی چسبناک و زننده جاری بود.

«یا حضرت، اون دیگه چه موجودیه؟»

تقریباً ۱ متر قد داشت. هیولایی با بدن یک میمون و سر یک موش.